



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۲/۲۲

حمید انوری



گرامی باد یاد قیام و حماسهٔ سوم حوت کابل

قیام دلیرانهٔ مردم آزادمنش و دلیر کابل در سوم حوت ۱۳۵۸ مشت محکمی بود بر پوزهٔ خونین تجاوزگران روسی و پادوان بی مقدار "خلق-پرچمی" آنان و نه گفتن به تجاوز و تجاوزگر.

این قیام که در حقیقت دو روز قبل یعنی روز های اول و دوم حوت از اعتصاب سراسری دکانداران کابل آغاز شده بود، در شب سوم حوت به اوج خود رسید. قبل بر آن طی دو روز اکثریت مغازه ها و دکان های شهر کابل در اعتراض به تهاجم وحشیانهٔ روس بر افغانستان، مسدود شدند و هیچ دکانی نبود که در سرتاسر کابل باز باشد. شهر کابل، شهر ارواح شده بود و خاموشی مطلق در شهر حکمفرما بود و این خاموشی و آرامش قبل از توفان بود، توفانی که در کابل در بند آغاز گردید و قصر خونبار کرملین را در ماسکو به لرزه درآورد.

شب سرد، تاریک و خاموشی بود، قیودات نظامی و منع رفت و آمد به اجرا گذاشته شده بود، گویا در کوچه ها و خیابان های شهر حتی پرنده هم اجازهٔ پر زدن نداشت. سگان شکاری رژیم دست نشانده و عساکر تا دندان مسلح روسی که تازه شهر را به اشغال خود درآورده بودند، چهار چشمه مراقب بودند تا کسی دست از پا خطا نکند.

بجای آنکه مردم کابل از موجودیت عساکر مسلح و متجاوز روسی که دسته دسته در جاده ها، کوچه ها و پسکوچه های شهر در گشت و گزار بودند، وحشت داشته باشند، این عساکر سرخ روسی بودند که سخت وحشت زده می نمودند و تو گوئی هر لحظه منتظر گلوله بودند که به زندگی ننگین شان خاتمه خواهد داد.

در آن شب سرد و تاریک که خاموشی مطلق در شهر حکمفرما بود، ناگهان ندای دلپذیری طنین انداز گردید، ندای "الله اکبر"!!!

در کمترین مدت این ندا و این صدا همگانی گردید و از هر بام و در و هر کوچه و گذر، بلند و بلندتر گردید و به فریاد و نعره های ملکوتی مبدل گشت.

در آن شب دیجور مشاورین روسی به تب لرزه مرگ افتاده بودند، وحشت عجیبی آنان را فراگرفته بود. سازمانی های بی همه چیز با سرعت از کوچه ها و خیابان های کابل ناپدید شده بودند، فریاد های "مرگ بر ببرک"، "روس ها از ملک ما بیرون شوید"، "مرگ بر تجاوزگران روسی" و...، تمام کابل را در یک هیجان فروبرده بود.

در آن زمان و آن شب من شاهد وحشتزدگی عجیبی مشاوران روسی در کارته سه بودم. در مقابل منزل محل سکونت ما، دو خانه دو منزله در کنار هم قرار داشتند که مشاوران روسی و زن و فرزندان شانرا در خود جاده داده بود. آنگاه که فریاد های "الله اکبر" از هر بام و در و پنجره کابل به اوج خود رسید و تب لرزه مرگ بر مشاوران روسی مستولی شد، از پنجره منزل مسکونی خود، منازل بود و باش مشاوران روسی را زیر نظر داشتم که چه اتفاقاتی خواهد افتاد.

نخست یک جیب روسی با سرعت در مقابل منزل یکی از آن مشاوران روسی متوقف شد، یک صاحب منصب بلند رتبه افغان با عجله داخل رفت و زود بیرون شد و با همان جیب با سرعت ناپدید گردید.

لحظاتی نگذشته بود که دو جیب روسی با چند نفر کماندوی مسلح روسی رسیدند و مراقب اطراف خانه شدند، لحظه بعدتر دو زرهپوش خورد روسی سر رسیدند، کماندوها با عجله داخل منازل مشاورین شدند و مشاورین روسی در محاصره تنگ کماندوها با عجله و وحشتزده از خانه های شان خارج گردیده و با سرعت برق داخل زرهپوش ها گردیده و فرار کردند، آنان با عجله به سوی سفارت شان که یک لانه جاسوسی بزرگ بود، ناپدید شدند.

و اما شعار های ضد روسی و ضد نوکران داخلی شان و تکرار "الله اکبر" تا صبح هرگز قطع نگردید. باشندگان کابل تا صبح بیدار بودند و شعار می دادند...

صبح آن شب حماسی همه مردم به شمول زنان و اطفال به کوچه ها، خیابان ها و میداین شهر در مناطق بود و باش شان تجمع کردند، یک قیام و یک حماسه بی نظیر بود و این حماسه تاریخ درست دو ماه بعد از تهاجم عساکر تجاوزگر روسی بر حریم مقدس کشور آبائی ما به صورت خودجوش چنان تجاوزگران روسی و قلاده به گردن های داخلی شان را وحشت زده نموده بود که مرگ را در یک قدمی خود احساس می کردند.

آنچه در آنروز در همه کنج و کنار کابل زیبا رخ داد، هم میدانیم و نیز میدانیم که متجاوزین روسی و دست نشاندہ های "خلق- پرچی" شان از زمین و هوا آن حماسه تاریخ را وحشیانه و ددمنشانه به خاک و خون کشیدند و در هر گوشه و بیشه و هر کوی و برزن، هموطنان دلیر ما به خون پاک خویش غلطیدند.

بیشمار زن و مرد کابل و سالخوردگان و کودکان یا شهید شدند و یا هم زخمی و بعد سازمانی گک های ترسو در حمایت زرهپوش ها، هلی کوپتر های توپدار و طیارات جنگی روسی که با ارتفاع کم در پرواز بودند، به

کوچه ها و خیابان ها ریختند و به صد ها و هزاران هموطنان ما را دستگیر کرده و روانه زندان ها و پلیگون ها نمودند و...

مردم و شهریان کابل اما خلاف بعضی گزارشات غرض آلود، فقط با سنگ و چوب مسلح شده بودند و با همان سنگ و چوب به مصاف توپ و تفنگ رفتند. آن حماسه بی نظیر تاریخ میهن با وحشت تمام به خاک و خود کشیده شد و با خط زرین، ثبت تاریخ حماسی کشور آبائی ما گردید و یادش تا ابد جاودان است.

و اما یک خاطره از روز سوم حوت که هیچگاه فراموش نمی شود و یکی دو باری هم در سال های پسین در مورد نوشته ام، در این جاه بار دیگر با هموطنان خوب خود در میان گذاشته و یادش را گرامی میدارم:

روز آهسته آهسته با تمام تلاش ها، تقلا ها و دویدن ها و فریاد ها و با مشاهده تن های نازنینی که غرقه در خون شده و در هر کنج و کنار بر زمین غلطیده بودند و سگان بویکش سازمانی که چشمان از حقه برآمده شان را خون گرفته بود، هر جنبنده ای را سوار لاری های ترپال دار روسی کرده و روانه کشتارگاه ها بودند، به پایان خود نزدیک می شد.

در سرک بزرگ عمومی که پل سرخ را به ده دانا و دارالامان وصل میکرد، عده هنوز هم مشغول شعار دادن بودند، با یک عده هموطنان به طرف پل سرخ روان بودیم، پیرمردی در حالیکه یک سوته چوب بزرگ در دست داشت، از عقب یک زرهپوش روسی روان شد و درحالیکه با همان سوته چوب دست داشته با قدرت تمام بر بدنه زرهپوش ضربه میزد، بلند بلند فریاد می زد: "والله که تا ماسکو نه دوانم تان".

ناگهان در بالائی زرهپوش باز شد، یک سازمان جوان و بی ادب و خشن سر بلند کرد و شروع به فحاشی کرد و پیر مرد ریش سفید را دشنام خواهر و مادر داده، تفنگ خود را به سوی نشان گرفته و تهدید به مرگ نمود، اما پیرمرد غیور با همان عصبانیت مشغول کار خود شد و همچنان با همان سوته چوب بر بدنه زرهپوش می کوبید و شعار خود را همچنان با فریاد تکرار میکرد.

جوانک بی ادب سازمان دوباره داخل زرهپوش شد، لحظه بعد یک صاحب منصب عسکری سر بیرون کرد، روی خود را به سوی پیرمرد نموده و خطاب به او گفت: "پدرجان، صدقه ریش سفیدت شوم، برو بانی ما،..."، پیرمرد لحظه درنگ کرد و در حالیکه سوته چوب خود را به زمین می انداخت، به جواب او گفت: "خو اینتو بگو" (خو این طور بگو)، بعد راه خود را گرفت و رفت.

از این چشم دید میتوان نتیجه گرفت که "گردن نرم را شمشیر نمی بُرد".

امروز از حماسه سوم حوت ۱۳۵۸، درست ۳۶ سال میگذرد، اما آن قیام و آن حماسه و یاد جانباختگان آن حماسه بزرگ بر تارک تاریخ درخشان ما همچنان می درخشد. یاد شان گرامی و راه شان پر رهرو باد!!!